

تصویری در هالهٔ قدس

فرار از مدرسه

دربارهٔ زندگی و اندیشهٔ ابو حامد غزالی
دکتر عبدالحسین زرین کوب
از انتشارات انجمن آثار ملی
۴۲۰ صفحه
بها ۵۰۰ ریال

«فرار از مدرسه»، نه چون يك روزنه، چون بخرم بیست گشوده بردنیایی که «غزالی» خلق کرده است، دنیایی رنگین و پرشکوه و متلاطم از اندیشه و از روح. هرگز غزالی را این چنین از همه سو ندیده بودیم. به تقرب همهٔ سیماهای او این جااست. در این جا، غزالی، مرد شیفتهٔ دانش، غزالی، مرد زمانهٔ خویش و فقیه برجستهٔ روزگار، غزالی، برتر نویسندهٔ عصر خویش، غزالی، اندیشه‌گر بی‌تاب، مرد فلسفهٔ ستیز، غزالی، پویندهٔ راه‌های گریز، غزالی مدرسه‌گریز را می‌بینیم که دمی آرام نیست و همواره با خود در ستیز و در جدل است.

چیزی که بیش از همه زندگی غزالی، شخصیت استثنائی با ابعاد گوناگون را عظمت و درخشندگی می‌دهد گذشته از وسعت و تنوع قلمرو افکار، اصالت و ابتکار، کلام پرمایه و جاندار، توجه‌های بی‌سابقه و سخنان تازه، و عظمت ایمان و معارف قلبی، صمیمیت و صدق است که در لحن بیان او موج می‌زند. به قول مؤلف:

تمام شك و تردید فیلسوفان، تمام

ناباوری ماده پرستان، و تمام بی‌قیدی کسانی که به دنیای روح علاقه‌ی ندارند، در مطالعهٔ غزالی فرو می‌شکنند و درهم فرو می‌ریزد و برای خوانندهٔ محقق، این احساس دست می‌دهد که گویی دارد همهٔ دنیای اسلام را در تمام سادگی و صفای خویش مشاهده می‌کند. . . در صدای او نه تلخی هست، نه نومیدی و همین است که به آن، آهنگی دلپذیر می‌بخشد. حتی تصویر مرگ، تصویر قبر و عذاب که در آهنگ مطمئن و مهیب این صدا موج می‌زند چنان نیست که انسانی را به بدبینی و نومیدی بکشانند. می‌گوید در عالم، چیزی که بهتر از آن ممکن باشد وجود ندارد، و این آهنگ که «تئودیه» لایب نیستش انعکاس تازه‌ی از آن است آنقدر لحن جدی و صمیمانه دارد که هر گونه بدبینی و هر گونه شك و نومیدی را از انسانی زایل می‌کند. تصویری که از صاحب این لحن دلاویز در ذهن نقش می‌بندد، تصویر يك روح انسانی، يك روح صمیمی، و يك روح بی‌ریاست. غزالی، در هر زمینه‌ی که اندیشه‌ی آورده کلامش قوی و مسلط است. اعتراضی که غزالی بر بی‌حاصلی فقه و کلام در پرورش ایمان مذهبی داشت چیزی بود که صوفیان نیز از دیر زمان آن را زعمه می‌کردند، لیکن جاذبهٔ شخصیت و قدرت بیان غزالی در تأیید این دعوی چنان بود که جایی برای مخالفت نگذاشت و اگر از جانب فقیهان و حتی حکیمان بفرق او اعتراض شد، قوت و تأثیر این اعتراض‌ها هم در حدی نبود که دعوی غزالی را عرضهٔ انکار سازد و اعتراض‌ها هم دنبال نشد و تأثیری باقی نگذاشت. باری، همه اتفاقا و انکارها نتوانست تصویر او را که رفته رفته در هاله‌ی از قدس فرو می‌رفت تیره و تبا کند: زندگی مردی که دنیای اسلام را از توقف در چون و چرای متکلمان از محدود ماندن در

کوتاه فکری‌های فقیهان، و از گرایش به گستاخی‌های باطنیان بازداشت برای تمام پارسیان، نمونه یک زندگی مقدس تلقی شد. زندگی او که سراسر حادثه فکری است، آموخت که به خاطر آنچه انسان، آنرا حقیقت می‌شمارد، می‌توان هر چه دیگر را فدا کرد. در فرار از مدرسه در شکست جدول ارزش‌های مدرسی و در رهایی از آنچه به چشم او، زمانه‌اش را تباه کرده بود، دلیری و همتی نمود که زندگی او را زندگی پرمایه و کم‌مانندی جلوه داد. ممکن است پاره‌یی از اندیشه‌های او با مقتضای زمان ما نخواند و ممکن است انسان امروز با برخی یافته‌اندیشه‌های او چندان یا به هیچ روی موافق نباشد، اما بعید است که در برابر این کوهسار بلند اندیشه و تأمل سر فرود نیآورد. غزالی یک «یادمان» باشکوه فرهنگ پلند آوازه اسلامی ایران است. او خود یک جریان اندیشه است که از پای نمی‌نشیند، سر به هر سنگ می‌کوبد و راه می‌گشاید. درباره غزالی، هر گاه همین قبر را بپذیریم، حرمتی درخور به میراث فرهنگی پهناور خویش نهدایم.

گرچه غزالی خود، از مدرسه آغاز کرد، در مدرسه نماند. گرچه از حوزه درس فقه، و حدیث ابتدا کرد، هرگز نمی‌ازنگریستن به جهانی که در آن کام برمی‌داشت باز نماند و آنچه این اندیشه‌گر بی‌همتای زمان خویش را سزاوار ستایش راستین نسل‌های آینده ساخت، این بود که از فراز، از بلندی، بر خویش و بر خرد خویش، بر بضاعت‌دانش و اندوخته عقل خویش می‌نگریست. عصراو، عصر ناهمداستانی‌های شگرف مذهبی، عصر «شهر جنگ» و آشوب آئینی بود. سرچشمه این ناهمداستانی‌ها و کشمکش‌ها وی - رسمی‌ها چه بود؟

و چگونه بایست بیرون از تقلید و تعصب، حق را از باطل باز شناخت؟ خارخار این اندیشه، حتی در سالهای پیش از بیست برای ابو حامد طوسی یک مایه دل‌نگرانی بود. نویسنده «فرار از مدرسه»، جا به جا، زمانه بی‌رسم و راه «غزالی» را توصیف می‌کند و غزالی را در گردباد ترس‌آور کشمکش‌ها و جنجال‌های مذهبی، گرم گشودن مسیر با مسیرهایی نشان می‌دهد که گرچه مبنای مذهبی و عرفانی دارد، تلاشی روشن‌رایانه است، نقب‌زدنی به سوی نور است. شوق به تفکر و پژوهش، چون یک تشنگی روحی، او را وامی‌داشت ارزش‌های زمانه را از نو به محک زند، از نو ببیند. حتی در سالهای مرموز بلوغ، به سوی نوعی شک می‌راند، بهتر گفته شود، به سوی نوعی حیرت.

زمانه خونریز، موج‌فرازنده اختلاف‌های مذهبی و پرتی‌های فکری، چون همیشه، به اندیشه جستجوگر او، سوخت می‌رساند. در طایران و طوس و جرجان اختلاف در عقاید، مردم را به سختی بایکدیگر به ستیز، وامی‌داشت. طبع حقیقت‌جویی او که از کودکی با اندیشه دین و خدا آشنایی یافته بود لحظه‌یی از تأمل در منشاء این اختلاف‌ها باز نمی‌ماند. از یک سو، ناهمداستانی هواداران تسنن و تشیع بود که جهان اسلام را پریشان می‌کرد، از سوی دیگر کشمکش در صفوف اهل سنت. کشمکش آئینی، گرچه از بهانه‌های جزئی به وجود می‌آمد، پاره‌یی اوقات به جاهای باریک می‌کشید. حنفی‌ها، پشت‌گرم به حمایت ایران سلجوقی، بر سر فروع با شافعی‌ها اختلاف داشتند. راه آن‌ها را شیوه استنباط بوحقیقه در احکام فقه، جدا می‌کرد. خاصه در جرجان، کمتر رخ می‌داد که مدتی بگذرد و دوفرقه برای

جنگ و ستیز خویش، بهانه‌یی تازه نیابند. وقتی برسریک شتر قربانی دو فرقه به خون هم تشنه می‌شدند بسا که فرجام کار به ناسزاگویی می‌کشید، و سپس به خونریزی و بی‌رسمی. خوین‌تر از این ماجرا، ناهمداستانی ژرف‌اشعربان و کترامیان بود که در اصول اختلاف داشتند. اشعربان که ابو حامد در آغاز بی‌آنکه به اندازه با استدلال‌شان آشنا باشد مانند بیشتر شافعیان عصر، عقیده آن‌ها را می‌ورزید، و دیرزمانی بود که معتزله را با بحث و حجت و یا با جبر و قهر از میدان رانده بودند، اما اکنون رقیب و هم‌اوردی بزرگشان «حشویه» بودند و از آن میان، خاصه، کترامیان. اینان که به تشبیه و تجسیم‌گرایی داشتند پیروان «محمد کترام سیستانی» زاهد و صوفی خراسانی بودند. به رغم معتزله که خدا را حتی از صفات نفسانی مبرا می‌دانستند کترامی‌ها صفات جسمانی نیز به او نسبت می‌دادند. خدای آن‌ها برخلاف خدای معتزله که تقریباً هیچ وصف و صفت نداشت، خدایی بود دارای دست و چشم و گوش. این طرز اندیشه، اشعربان را خشمگین می‌ساخت.

مشاجره غالباً در زیر رواق مدرسه اوج می‌گرفت، اما بیرون از مدرسه هم یک برخورد کوچک میان منافع و علائق پیشوایان دوفرقه پس بود که اختلاف لفظی را به یک نزاع خونین، به «شهر جنگ» تبدیل کند. برای عوام که کیش را نیز چون هر یک از تقلیدهای کهن، مایه‌یی برای تعصب و تفاخر می‌یافتند بر خورد‌های عادی، هر لحظه ممکن بود به خونریزی انجامد. وجه خون‌ها، خاصه در خراسان ریخت.

غزالی، هراسان از این همه نابامانی فکری، با کنج‌کاو و دقت

يك جستجوگر راستين، همه جا در پي حقيقت بود. در جرجان، اگر با رفيقي ظاهري مشرب بر مي خورد مي كوشيد بر آنچه او را به مذهب ظاهري كسانه است آگاه شود و اگر به طالب علمي باطني مي رسيد تلاش مي كرد بر آنچه وي را به مذهب باطني راه نموده است پي برد.

وقتي به كسي مي رسيد كه مشرب فلسفي داشت در صدد بر مي آمد عمق فلسفه او را بشناسد و از اهل كلام مي خواست او را از آنچه به حجت و استدلال دريافته اند واقف كنند. از صوفي، حاصل كارش را مي پرسيد و از زنديق موجب گستاخي اش را به دين و شريعت، تقليد صرف و پيروي از اقوال ديگران، اندك اندك در نظرش، كاري نامعقول و بي حاصل آمد. عطش بايان ناپذيري كه چون آتشي در دروش زبانه مي كشيد، تنها به حقيقت خشنود مي شد، حقيقتي كه در آن جاي ترديد نماند، يقين مطلق، كه چون يگانه ملاك و معيار، ويكتا عامل توجيه هر پديده و هر رويداد به كار رود. در طلب اين حقيقت بود كه عمري را به محاكات سر كرد، عمري را به انديشه كردن و از خود پرسش كردن و با خود در آويختن بر آورد و حاصلش كه از اين عمر نه چندان دراز، بر جاي مانده است، آناري بي شمار به زبان هاي عربي و فارسي است كه برگردان بي كم و وكاست نوسان هاي روحي او و انعكاس دقيق احوال دروني او در گذر از قلمرو فقه و حديث به اقليم عرفان ناب مذهبي است.

كشكش گريز ورهايي او نيز در آثارش به صادقانه ترين و صميمانه ترين وجه به چشم مي خورد. مردمی که در آغاز کار، از دانش خویش، جاه دنیا را طلب کرده بود، و از این رهگذر به اوج غرور علمی رسیده بود يك روز در گيرودار تبهای روحانی اش با يك بحران بزرگ

روحي در گير شد و از آن پس، غزالي، ديگر امام خراسان و امام تمام عراق نبود، ديگر گدای خضوع قتيهان و اميران زمان نبود. نه ديگر زندگي اين قتيهان براي او چيز ارزنده اي بود، نه حشمت اميران:

« همه چيز بوج بود، باطل باطيل »
از آن روز، لحظه هاي كمياب عزلت و خلوت، او را در سرنوشت خویش، در سرنوشت انسان، به اندیشه انداخت، به اندیشه اي دلهره انگيز. شايد در يك لحظه ترديد و نگرانی، خوشترين را پرده راهيديد: بايد همه حشمت قتيهانه را نگه داشت يا همه چيز را دور انداخت؟ مسأله بودن يا نبودن بود: بودن و در دروغ و فریب هر روزه دل خوشي يافتن و هرگز به يقين نرسیدن، يا نبودن و جستجوی حقيقت را بر آرامش دروغين اهل مدرسه گريدن؟ يك سوي شهرت بود و افتخار قبول عام و تحسين مريدان و اعجاب اميران، سوي ديگر وجدان بود كه او را مي خواند: ابو حامد درنگ تا كي؟ فرصت از دست مي رود، از عمر، باري مگر چه مايه باقي است؟ تمام اين علم كه تو اندوخته اي چيزي جز فریب، جز دروغ و جز شك نيست. رد و قبول عام نه ارزشي دارد، نه فايده اي. براي چه درنگ كردي، ابو حامد؟

در پايان شش ماه بحران روحاني، اين اندیشه ها غزالي را آرام نمي گذاشت. آيا واقعا بايد در آغوش اين جاه و جلال غرور انگيز ماند يا بايد همه چيز را رها كرد و از همه چيز گريخت؟ غزالي، گريختن را برگريد، از خویش بگريختن و همه چيز را فرو نهادن. محرك اين گريز ورهايي، جاذبه فرار از مدرسه بود. او از قشر خرد کننده اي از شكها و تردیدها و چون و چرايي كه عقل را

به بن بست مي كشيد، گريخت.

غزالي با اين گريز، گريز از بغداد پر غوغا، نه تنها شكوه و جلال مدرس بر همتاي نظاميه، بلكه همچنين زندگي آكنده از قيل و قالي را رها كرد كه از جرجان و طوس آغاز شده بود و در شهرت جويي و برترتي خواهي خود خواهانه اهل مدرسه خلاصه شده بود. نفرت و ملال از مدرسه و علم رسمي، قلبش را آكنده بود و هستي اش، سراسر، به يك خلسه روحاني بي مانند تبديل شده بود. از وراي تمام دانش هاي ديني و عقلي تصوف بود كه خاطر او را خشنود مي ساخت. سالها تأمل در كلام و فلسفه به او نشان داده بود كه تمام آن دعوي ها، اگر هيچ حاصل دارد، هياهو بيستار است براي هيچ. تنها راه صوفيه بود كه به يك تجربه جدي مي ارزيد. شك و وسوسه اهل مدرسه را چه فايده بود؟ او در پي اخلاص و تصفيه و رياضت و تفكر ي برآمد كه صوفيان، آن را غايت معرفت خویش مي شردند. در كتاب «المنقذ» به خويي نشان مي دهد كه گرايش وي به طريق اهل تصوف، واقعا مبنی بر جست و جوی طولاني است و ريشه فلسفي دارد. در اين جست و جوي، غزالي مانند «رنه دکارت» از راه شك رفت، اما مثل «پاسكال» از كوچه يقين سر بر آورد - راه مكاشفه قلبی.

اين راه كه از ميان سختي هاي فقر و عزلت و آوارگي و تنهائي مي گذشت، اما دل رهرو را به «نور مشكات نبوت» پيوند مي داد مي بايست سرانجام وي را به تصفيه قلب رهنمون شود، تصفيه از همه تعلق هاي بيپوده و خاصه از غرور و نخوت علم قتيهانه كه چون قشري نفوذ ناپذير، روح را زير پوشش قرارداده اي ناشی از غرور و تعصب مي پوشاند و از نور

راستین باز می‌دارد. آنچه از این راه حاصل می‌شود تجربه ذوق است که با علم اهل قیاس تفاوت بسیار دارد و در مقایسه با علم آن‌ها، حکم مشاهده را دارد در برابر خیر، و صوفی که بدینگونه به حقیقت ایمانی، علم می‌یابد مثل آن است که معلوم را به جای آنکه از روی خیر، تصدیق کرده باشد با دست بسوده باشد و با یقین قطعی دریافته باشد.

به چشم او معرفت، همه از یک گونه نیست؛ دو گونه است: حسی و شهودی. یکی از حس و عقل مایه می‌گیرد و آن دیگر، مایه از الهام دارد و از ایمان قلبی. قلب انسان دو دریچه دارد: یکی بردنیای ملک بازمی‌شود که عبارت است از دریچه احساس و آن دیگر بر عالم ملکوت و عبارت است از دریچه شهود. اینجاست که نزد غزالی، صوفی عارف، معرفت واقعی حاجت به مراقبت باطن و عزلت و اتزوا دارد، اما این معرفت که راه رسیدن به آن کشف و شهود مستقیم است، امریست و رای توصیف. با اینهمه، اگر آن را توصیف نمی‌توان کرد، این نشانه آن نیست که شاید امری باشد یکسر وهمی و خیالی. در تجربه زندگی روزمره نیز بسا چیزهاست که انسان می‌اندیشد یا حس می‌کند، اما بیان نمی‌تواند کرد.

تکامل فکری غزالی، در «فرار از مدرسه»، گرچه با کم و کاستی‌هایی، به وضوح ترسیم شده است. این اثری است که پیوند ما را با غزالی، از نو برقرار می‌سازد. به کلام دیگر غزالی، کم شده در آثار بی‌شمارش و مستور در غبار بی‌خبری ما از میراث پر بار گذشتگان، اکنون با «فرار از مدرسه»، با ماست و پیش ماست. پرتوافکنند بر زندگی و کار و اندیشه روزگار او، به تلاشی گران نیاز داشت. دکتر عبدالحسین

زرین کوب، این توش و توان را در تن داشت و گرچه در سالهای دراز پژوهش در این زندگی گسترده فکری، بارها از رنج بیماری فرسود، دلاورانه کار را به پایان رساند. نقد و پژوهش آثار غزالی که به راستی کهکشانی را می‌ماند و بررسی آنچه در گذشته، در شرق و غرب و در زبانهای گوناگون پیرامون غزالی نوشته شده است، شکبایی بسیار می‌خواست و درکی عمیق، و از این گذشته، به آشنایی ژرف با علم ادیان و با شریعت و طریقت نیاز داشت. کاری که زرین کوب به پایان رساند، راستی را، سرمستی است برای کسانی که می‌خواهند زندگی نامه‌های روحی برانگنده و پریشیده در میان کتابها و نوشته‌های بیشتر گذشتگان را شکل دهند و امروزی کنند.

با این همه، در این کتاب بسیار چیزها به چشم می‌خورد که خواننده آرزو می‌کند کاش از آنها اثری نبود. نخست آنکه نویسنده در سراسر کتاب، بدرستی نمی‌داند زندگی‌نامه نویس است یا محقق و پژوهشگر و نقاد نسخه‌ها. زندگی‌نامه نویسی، قواعدی دارد که این اثر دقیقاً با آنها منطبق نیست. تحقیق در صحت و سقم نسخه‌ها یا درک و تعیین اصالت این یا آن اثر از غزالی، ناگهانی درجایی که اندیشه روزگار، جریان گرم خود را طی می‌کند، ذهن را دچار ملال می‌سازد و فایده‌ی نیز به خواننده نمی‌رساند، مگر آنکه اهل تحقیق و تتبع طرفی بریندند. برای این گروه، مؤلف می‌توانست آنچه می‌خواهد در یادداشتهای پایان کتاب بیاورد، گو آنکه در زمان حاضر نیز یادداشتهای بیش از یک سوم کتاب را اشغال کرده است. دوم آنکه زرین کوب، سرگردان میان دو نقش زندگی‌نامه نویس و محقق، خود به انداز، از شور و حال و وجدی برخوردار نیست

که بتواند خلسه‌های فکری غزالی را بی‌کم و کاست توصیف کند و حال آنکه در شرح سیر روحانی غزالی، به این مایه شور و حال نیاز است.

سوم آنکه، کتاب، از چند جهت، یکدستی ندارد. بسیاری از وصف‌های زرین کوب که غزالی را در جایگاهی افسانه‌ی می‌نشانند و از او يك قهرمان می‌سازد با وصف‌های دیگری که بت را می‌شکنند هماهنگ و هم‌زمان نیست. حتی گاه غزالی به موجودی خرد و بی‌فروغ، حتی بی‌تعهد، تبدیل می‌شود، به گونه‌ی که گاه غزالی افسانه‌ی او، دیگر به چشم ما افسانه نیست. و بیداست که غزالی را نه افسانه‌ی تصویر باید کرد، نه خرد و خوار مایه. همان که هست باید تصویر کرد. خواننده گاه حس می‌کند اثر در احوال متفاوت نوشته شده است؛ گذشته از تشبیه و فرآزهایی که در توصیف به چشم می‌خورد، اثر نیز دستخوش تشبیه و فرآز است. گاه با يك اثر استوار کلاسیک رو بروییم، گاه با اثر روز، گاه با اثری که آشکارا زیر تأثیر عبارت سازی‌های اروپاییست. تألیفی دلپسند از این سه، می‌توانست بر این ورطه پل زند. در فصل بندی نیز نقص‌هایی به چشم می‌خورد. از فرار از مدرسه در فصل پیش از «فرار از مدرسه» سخن گفته می‌شود. و در خود فصل «فرار از مدرسه» از عقاید مذهبی و فلسفی و در فصل بعدی از «کشمکش رهایی و گریز». روی هم، ترتیب تاریخی منطقی يك زندگی‌نامه به کمال رعایت شده است و مؤلف، جهش‌هایی از اکنون به گذشته و به عکس دارد که از نوع دلپسند آن نیست. همه این‌ها، گویا از کثرت مواد خام ناشی می‌شود که در نظم بخشیدن، اندک بی‌سامانی پدید می‌آورد، اما آنچه از همین مقوله، گفتنیست تکرار چند باره و مطلب واحدی حتی در یک، یا دو

صفحه بافامه چند سطر است، برای نمونه:
صفحه ۱۹۵: «درواقع بیشتر عمر او حتی درسالهای عزلت و اتزوا در تحریر و تألیف گذشت.»

صفحه ۱۹۶: «درحقیقت اوقات او اگر در تدریس و تفکر یا طاعت و عبادت هم نمی گذشت، مصروف نوشتن بود. دایم کتاب می نوشت، دایم یادداشت می کرد. در هر چه می خواند، در هر چه می اندیشید، و در هر چه از وی سؤال می شد چیز می نوشت.»

همان صفحه: «اکثر اوقات این مهتر نویسندگان اسلام صرف تألیف و تحریر می شد.»

از این گونه تکرار بسیار به چشم می خورد اما از این نامطبوع تر، تعدادی عبارت مطول است، از آن جمله:

صفحه ۱۷۲: «اما وقتی یادآور می شود که معجزات انبیا هم که خرق عادات - نه خرق قانون علیت که اصولاً وجود ندارد - هست هم در واقع بدان سبب وقوع می یابد که یک مصلحت عادی و جاری که عادت و مشیت به مقتضای آن جاری است به خاطر مصلحت دیگری که عبارت از قبول نبوت نبی و تحقق یافتن خیر و مصلحتی برتر باشد کنار گذاشته می شود کلام وی قول «لایب نیتس» را به خاطر می آورد که نیز می گوید قوانین جاری را خداوند به سبب مصلحتی بزرگ تر ممکن هست نقض کند.»

و گاه تناقض گویی ها، مکرر - کننده اند. برای نمونه:

صفحه ۲۶۴: «در این روزهای تیره و پر ملال بعد از شاپور، چیزی که اوقات او را ملال انگیز تر کرد ایراد و اعتراض نکته بنیان بود که غالباً از جانب فقهای شاپور بر ضد وی تحریک می شدند. لفظهای عزلت و اتزوا وی با این اعتراضات پر خاشجویانه مکرر می شد.»

صفحه ۲۶۵: «ایراد و اعتراض این خرده گیران که آرامش و صفای عزلت و خلوت غزالی را تیره می کرد غالباً از تحریک فقهای بدخواه ناشی می شد، لیکن وجود ابو حامد در این سالها چنان از اغراض نفسانی خالی شده بود که این تحریکات وی را به خشم نمی آورد.»

صفحه ۲۵۳: «این گونه اعتراضات مخصوصاً در روزهای بازگشت به طوس بیشتر غزالی را درمی پیچاند. اگر چه غوغای فقیهان مثل یک طوفان سرکش خیلی زود به پایان آمد، اما در روح و اندیشه غزالی نوعی تلخ و درد انگیزی باقی گذاشت که رفته رفته روح او را در خلوت می خورد، می تراشید و از بین می برد.»

صفحه ۲۶۸: «مدتها بود که این اتهامات بروی وارد می شد و او با خونسردی از خودش دفاع می کرد یا حتی نمی کرد.»
نمونه ای دیگر:

صفحه ۱۴۶: «... درویش و ارستویی همچون او که همه دلبستگی ها را ترک کرده بود در این سالها نه از تسلط حکام تازه در فلسطین پروا می داشت، نه از جنگ صلیبها ...»

همان صفحه: «... چرا باید غزالی را سرزنش کرد که درگیر روزگار شروع جنگهای صلیب گوشت عزلت را ترک نکرد؟ زندگی او در آن سالها سراسر مبارزه با خویش بود و نمی توانست با مبارزه و مجاهده با غیر، دوباره مجادله با خویش را فراموش کند و در دلبستگیهایی که از آنها «رهایی» می خواست بیفتد.»

صفحه ۱۴۹: «شاید در این عزلت گاه ها هم تا مدتها خبر جنگهای صلیبی به وی نرسید، درست است که اگر هم می رسید شاید وی که خود از

مدتها پیش به جهاد با نفس شروع کرده بود ضرورتی نمی دید که به این جنگ مثل یک جهاد نگاه کند، اما ظاهراً در آن روزهای سرد و تیره اتزوا دنیا چنان از نظرش افتاده بود که حتی اندیشه انهدام آن نیز وی را نمی لرزاند.»

خرده دیگر که بر کتاب می توان گرفت، این که نویسنده، با همه وسواسی که برای اثبات نظرش درباره زاید «نصیحة الملوك» طی چند صفحه (از ۲۵۶ تا ۲۶۰) نشان می دهد در بسیاری موارد، به قید تردید و به حکم حس وطن و استنباط، و با شاید و اگر و مگر، سخن می گوید:

صفحه ۱۱۸: «به نظر می آید شاید در زمان او کسانی به همین نشان وجود داشته اند.»

صفحه ۱۴۸: «در چنین قضیه ای بعبید می نماید که غزالی در بغداد بوده باشد و به بیانه ترس از بر کبارق از همکاری با علماء دیگر در امری که خودش نوعی جهاد به شمار می آمد خودداری کند.»

صفحه ۱۴۹: «زیرا غزالی که در سال ۴۹۰ هجری به بغداد و خراسان بازگشت ممکن نیست بدون بازگشت مجدد به عراق و شام در حدود سال ۵۰۰ هجری به اسکندریه آمده (رفته) باشد.»

صفحه ۲۴۶: «... و آنچه در این باب در مجموعه فضایل الانام آمده است اگر در جزئیات از مبالغه و اشتباه خالی نباشد در هر حال قسمت عمده آن می بایست واقعاً روی داده باشد.»

صفحه ۲۴۷: «در یک یادداشت منسوب به غزالی که به موجب مندرجات فضایل الانام، وی آن را به خط خود بر پشت جزوی از «نصیحة الملوك» خویش نوشت جزئیات داستان این جار و جنجال

به بیان آمده است که اگر بی هیچ کاست و فرود از کلام غزالی باشد به خوبی از تحریکات فقهاء در این ماجرا پرده برمی دارد .

نقلی بر نقد

صفحه ۲۵۰ : « از آنچه وی در این ملاقات خطاب به سلطان گفت نسخه‌ی در فضایل الانام هست که به احتمال قوی می‌بایست در آن قدری دست برده باشند . »

صفحه ۲۵۳ : « اگر رساله‌ی فارسی که در رد اباحیه به او منسوب است اثر مستقلی از او باشد می‌بایست در همین روزها تصنیف شده باشد . »

صفحه ۲۷۰ : « خبر درگذشت کیا می‌بایست در وی تأثیر بسیار کرده باشد . »

سرانجام ، خواننده از استاد ادیبی چون زرین کوب انتظار دارد رسم الخط شخصی را در کتاب خود به کار برد ، نه آنکه به عنوان نمونه حرف اضافه « به » و علامت جمع « ها » را به دو صورت پیوسته و ناپیوسته به‌اسم ، استعمال کند و نیز عبارتهایی بی‌آورد که از فصاحت به دور است . نمونه‌ها :

صفحه ۲۵۱ : « درست است که در مورد درخواست غزالی که وی را از ادامه تدریس معاف‌دارند سلطان به آسانی نپذیرفت . . . »

همان صفحه : « در یک نامه فارسی که در فضایل الانام آمده است نمونه‌ی ازین طرز دفاع وی درباره عقاید خویش هست . »

در پایان ، بی‌تعارفی ، می‌توان آنچه را زرین کوب از زندگی و آثار و افکار غزالی فراهم آورده است با همه نقص‌های خرد و بزرگ اثری نیمه‌کلاسیک خواند ، تألیفی که بروسعت تماس مؤلف با فرهنگ اسلامی ، گواهی می‌دهد .

اینکه « هر قضیه حمله بسمه جزء تحلیل می‌شود : موضوع ، محمول ، رابطه . در قضیه « هوا سرد است » ، « هوا » و « سرد » و « است » به ترتیب موضوع و محمول و رابطه‌اند . آوردن این قبیل توضیح واضحات که الفبای منطقی است و هر شاگرد دبیرستان دیده‌ای آنرا می‌داند ، مخالف شؤن مجله‌هایی است که در سطح بالا هستند .

مطلب بعد نیز از همین دست است : « قضایا از لحاظ کلی و جزئی بودن موضوع و مثبت و منفی بودن رابطه به چهار نوع تقسیم می‌شوند :

۱ - موضوع کلی مانند هر انسان حیوان است . ۲ - سالب کلی مانند هیچ

در مجله الفبا (جلد ۵) نقدی بود بر کتاب « منطق صوری » تألیف این جانب به قلم آقای ضیاء موحد . همین نقد در مجله فرهنگ و زندگی (شماره ۱۷) نیز عیناً نقل شده بود . *

این مقاله شامل چند قسمت است : یک قسمت مطالبی است از لحاظ منطقی بسیار عادی و در سطح کتابهای دبیرستانی . یک قسمت حمله و اعتراض به حکما و منطقیان اسلام . و بالاخره قسمتی هم حمله به کتاب منطق صوری بنده .

اما در قسمت اول مطالبی بسیار ابتدایی و مقدماتی مانند کشفی بزرگ با آب و تواب بیان شده است . از قبیل

* مجله فرهنگ و زندگی نقد آقای موحد را از کتاب الفبا نقل نکرده است . انتشار تقریباً همزمان دفتر پنجم الفبا و شماره ۱۷ فرهنگ و زندگی مؤید این امر است . چون انتشار کتاب الفبا با مشکلاتی روبه‌رو بود و امید نمی‌رفت که دفتر پنجم آن منتشر گردد از آقای موحد خواسته شد که مقاله خود را در اختیار فرهنگ و زندگی بگذارد .

